

زندانیان اولین بند زنان

• تفاوت سنی زن و مرد هنگام ازدواج: محمود شهابی • اگر زنان با مردان برابرند، پس چرا؟! ترجمه زهره زاهدی •
رینشتال، زنی که هیتلر مستقیماً به او سفارش ساختن فیلم داد: لیلا میرهادی • اگر دستهایم به عشق آغشته بودند: خاطره
حجازی • پاهای کودکان را معاینه کنید: ترجمه نداسهیلی • خانه ادورسیها، چیرگی زن اثیری بر زن خاکی؟: تسترن
بوسوی • حوله کلاهدار برای کودک: بهناز صفایی • اثرسیگار بر زنان: ترجمه پرسیلا معماری • گفت و گو با حمله شخ

رویکرد

مشاور روابط عمومی و تبلیغات

تلفن ۶۲۰۳۷۷

www.Iran-archive.com

- مشاوره تبلیغاتی، فرهنگی آموزشی، صنعتی
- تهیه و تولید انواع فیلم های صنعتی، تبلیغاتی، آموزشی و مستند به طریقه ۳۵ میلیمتری، ۱۶ میلیمتری و ویدئویی
- ساخت انواع تیزرهای تلویزیونی و آنونس های سینمایی
- عکسبرداری و تهیه اسلاید صنعتی، تبلیغاتی و آموزشی
- طراحی انواع بروشور، کاتالوگ، بوستر و سررسید
- انجام کلیه امور مربوط به چاپ و لیتوگرافی
- انجام کلیه امور مربوط به دکوراسیون و تزئینات نمایشگاهها و پروژه های صنعتی داخل و خارج از کشور
- طراحی و اجرای انواع هدایای تبلیغاتی
- ساخت انواع پاکت های صنعتی و عمرانی



زنان

سال دوم شماره ۱۲ مرداد ۱۳۷۲

زنان نشریه‌ای است اجتماعی که یک بار در ماه منتشر می‌شود

گزارش و	۲	زندان اوین، بند زنان: فیروزه شریفی	● صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهلا شرکت
	۹	خبیر:	● مدیر داخلی: رزا افتخاری
علم	۱۴	اثر سیگار بر زنان: لیز هگ کینسون، ترجمه پرسیلا معماری	● طراح گرافیک: کورش پارسا نژاد
	۲۲	پاهای کودکان را معاینه کنید: دکتر الینور کامپیل، ترجمه ندا سهیلی	● امور شهرستانها: محسن آسیابچی
	۳۷	معرفی کتاب:	● امور مشترکین: شکوه اردلانی
	۴۴	رفتار شما چه تأثیری بر دیگران می‌گذارد؟: راس تالمن، ترجمه حورا اخلاقی	● حرفه‌پننی کامپیوتر: صدیقه کردی داریان
	۵۰	تفاوت سنی زن و مرد هنگام ازدواج: محمود شهابی	● چاپ متن: صنوبر
	۶۰	روی صندلی، یک، دو، سه: ترجمه مهدی به‌آیین	● خ انقلاب اسلامی - خ دکتر شریعتی - پلاک ۵۳
اندیشه	۱۸	اگر زنان با مردان برابرند، پس چرا؟!...: سوزان فالودی، ترجمه زهره زاهدی	● چاپ رنگی: هادی
در خانه	۲۹	بستی با طالبی و توت فرنگی: هما مزینی	● بهارستان - کوچه نظامیه - پاساژ آشتیانی پلاک ۱۰۰
	۳۰	حواله کلاه‌دار برای کودک: بهناز صفایی	● صحافی: شاهد
هنر	۱۰	باهنر، در اوج ناکامیها پرشور و مقاوم (گفت‌وگو با جمیله شیخی):	● عکس روی جلد: لاله شرکت
	۳۴	یافت الیاف، هنری نیازمند حمایت (گفت‌وگو با عاطفه صرافی):	
	۴۰	ریفتشتال، زنی که هیتلر مستقیماً به او سفارش ساختن فیلم داد: لیلیا میرهادی	
	۵۶	نقش هنر: سپیده خانبلوکی، سودابه مجاوری	
ادبیات	۱۷	بازنشستگی (شعر): پروانه میلانی	
	۲۵	چیرگی زن اثری بر زن خاکی: نسترن موسوی	● صندوق پستی: ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵
	۴۶	اگر دستهایم به عشق آغشته بودند: خاطره حجازی	● تلفن: ۸۳۶۴۹۸
	۴۳	جدول:	● فاکس: ۸۸۰۹۶۷۴
			● شماره سریال بین‌المللی: ۴۰۵۴ - ۱۰۲۱

License Holder & Editorial Director:
Shahla Sherkat

Zanaan is a Persian-language
journal published monthly.

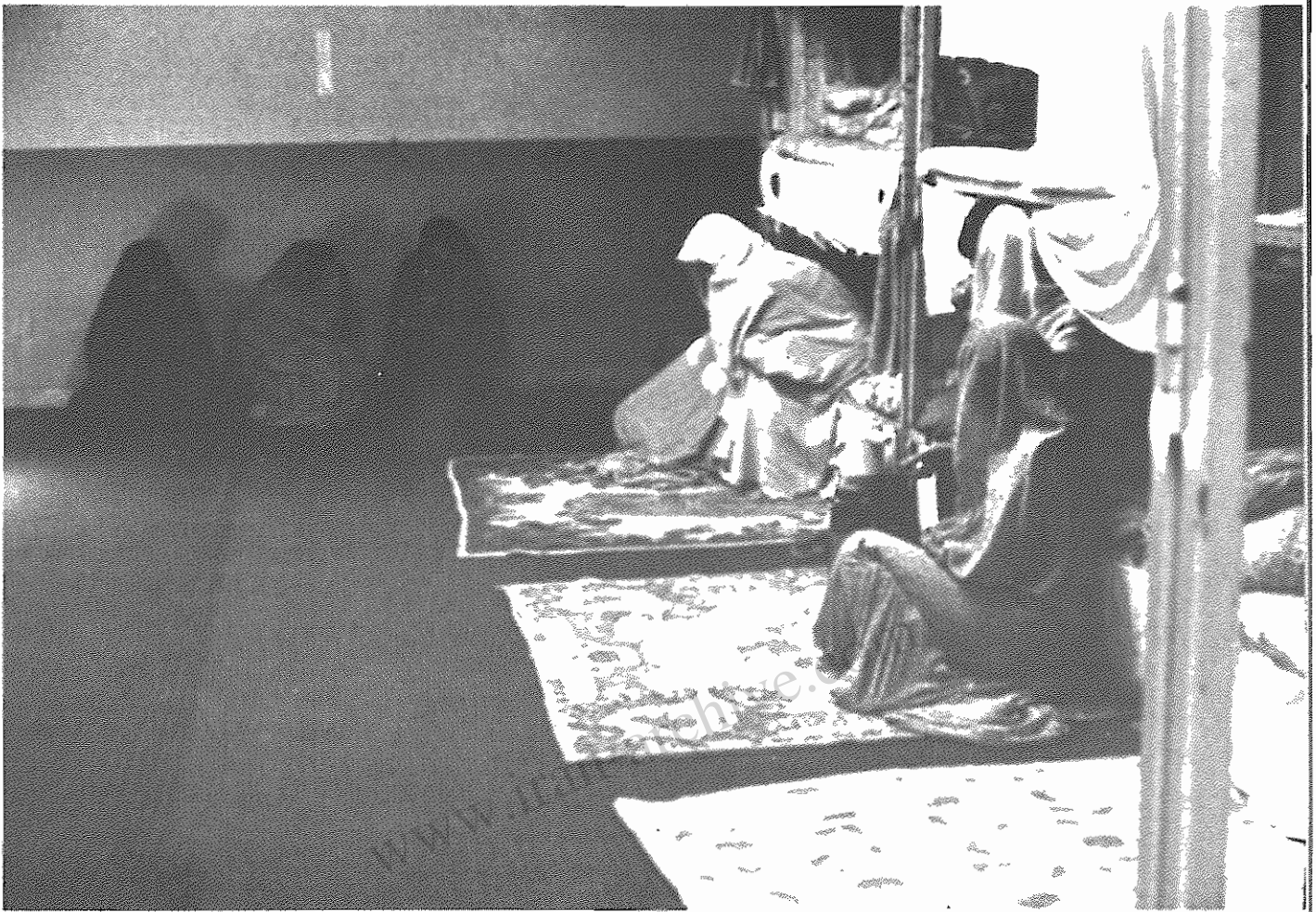
Each issue contains articles and
reports related to the women's
problems.

زنان در زمینه فعالیت‌های فرهنگی، هنری، آموزشی و خدماتی آگهی می‌پذیرد.

زنان در ویرایش و کتاه کردن مطالب آزاد است.

مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

حقوق چاپ، انتشار و نقل مطالب، طرحها و عکسها برای مجله زنان محفوظ است.



- زندانی جدید است؟ - نه، خبرنگار است.

● از شلاق نمی ترسی؟

○ نه، آنقدر بچه سوسول نیستم. قبلاً ۱۷۰ تا خورده‌ام.

● به چه جرمی؟

○ با یکی از رفقایم، قاچاق نوار ویدئو و مجله می کردم.

خواهد آمد.

به پایین می رویم. در راهرو دختران جوانی را می بینم که هر کدام با نگاهی مرا زیر نظر گرفته‌اند. از کنارشان که می گذرم، می شنوم که از یکدیگر می پرسند این غریبه کیست. آنها در تلاشند که با اولین نگاه هویت این غریبه را روشن کنند. ❏

از خانمی که همراهیم می کند، می پرسم:
- دختران جوانی که در راهرو دیدیم چه کسانی بودند؟

خود ندارند. با مأمورین بند آشنا می شوم: مسئول شیفت، زندانبان و یک مددکار. سراغ مسئول بند را می گیرم، می گویند الان سر کلاس نهضت رفته است. او معلم زندان نیز هست. منتظرش می نشینم تا باید. مدتی می گذرد، مسئول شیفت به همراه خانمی دیگر می آید و می گوید:

- مسئول بند کلاش تمام نشده است، شما می توانید با این خانم به طبقه پایین بروید، او شما را راهنمایی می کند تا کارتان را در آنجا شروع کنید. مسئول بند هم بعداً

❏ - بیریش به بند زنان.

می روم و راهروها را یکی یکی پشت سر می گذارم. در انتهای راه، دری را می گشایند. از آن سو کسی می آید. سؤال می کند:

- زندانی جدید است؟

- نه، خبرنگار است.

نامه‌ای به دستش می دهند، می خواند و اجازه ورود می دهد، ورود به دنیایی دیگر. دنیایی که تنها یک دیوار با دنیای ما فاصله دارد و ساکنانش جز تنهایی چیز دیگری با

عکسها از لاله شرکت
نیروزه شریفی

- زندانیند.
- جرمشان چیست؟
- همه چی.
- یعنی چی؟
- خوب از تمام جرایم هستند دیگر.
- اعتیاد، قاچاق، سرقت، قتل.
- آنها که خیلی جوان بودند.
- شما را به بند نوجوانان فرستاده‌اند.
- شوهرم.
- دادگاه هم رفته‌اید؟
- بله، حکم قصاص داده‌اند.
- یعنی اعدام؟
- بله، اعدام.
- به اتاقی می‌رسیم. او با کلیدش، قفل اتاق را باز می‌کند و می‌گوید:
- بله.
- حرفهایم را می‌نویسید؟
- اگر مایل باشید؟
- نه نمی‌خواهم بنویسد. از اسمم چیزی ننویسد. فامیلهایم می‌خوانند، همه می‌خوانند، نمی‌خواهم بنویسد.
- خوب اسمت را نمی‌نویسم. از چیزهای دیگر می‌نویسم. بچه داری؟

زندان اوین بند زنان

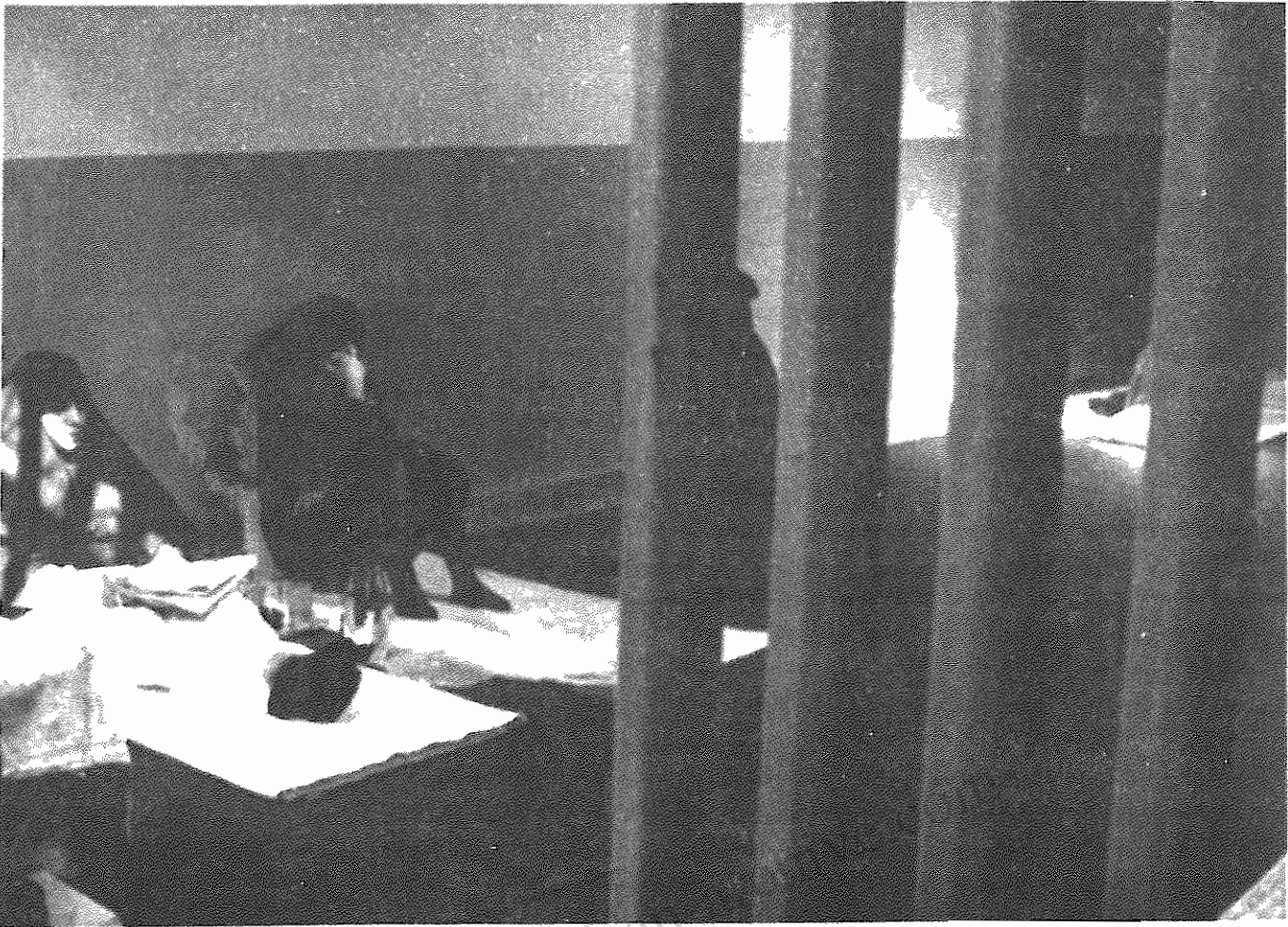
- مادر شوهرم به ما خرجی می‌داد. او معتاد بود و از راه قاچاق پول درمی‌آورد. اصلاً غذای خوب نمی‌خوردم. وقتی پسر من به دنیا آمد، جمع‌همه‌اش نرم بود و پر از آب.
- در اینجا مجرمین از هم جدا نشده‌اند؟
- نه، قاطی هستیم. فقط از نظر سنی جدا شده‌ایم.

- شما زندانبان هستید؟
- نه، زندانیم.
- جرمتان چیست؟
- قتل.
- شما می‌شوم در جایی می‌نشینم و از او می‌خواهم درباره‌ی خودش بیشتر صحبت کند.
- نامت چیست؟
- برای چه می‌خواهید؟
- خوب تو را باید به نامی صدا کنم.
- نمی‌دانم اسمت چیست.
- خبرنگار هستید؟
- دو تا پسر.
- کجا هستند؟
- پیش خانواده‌ی شوهرم.
- واقعاً شوهرت را کشته‌ای؟
- ...
- بچه‌هایت چه می‌شوند؟
- نمی‌دانم. خیلی دوستشان دارم.
- می‌خواهید عکسشان را ببینید؟
- بله.
- می‌رود و با یک سینی چای برمی‌گردد.
- آنچه شنیده‌ام شک می‌کنم. خوب به صورتش نگاه می‌کنم و دوباره سؤال می‌کنم:
- قتل؟
- بله، قتل.
- قتل چه کسی؟

● دکتر قرشی:

ناامنی عاطفی، نابسامانی اقتصادی، فقر فرهنگی و کمبود یا نبود امکانات ابتدایی و طبیعی برای رفع نیازهای اساسی، در فرد ایجاد اضطراب و احساس بی ارزش بودن می کند که سرانجام منجر به ارتکاب جرم می شود.

- چهار ماه.
- جرمت چیست؟
- همکاری با قتل و مخفی کردن جسد.
- جسد چه کسی؟
- خواهر زن داداشم.
- چه کسی او را کشته بود؟
- زن داداشم. یعنی زن داداشم این کار را کرد بعد انداخت گردن داداشم. خوب او هم به گردن گرفت.
- چرا به گردن گرفت؟
- به خاطر زن و بچه هایش.
- این اتفاق مال چند وقت پیش است؟
- سال ۶۸.
- داداش و زن داداش چرا این کار را کردند؟
- خوب، خواهر زن داداشم خیلی مزاحم آنها بود. دنبال کارهای خلاف و فساد می رفت، دعوا می کرد، به شوهرش تهمت می زد و مزاحم زندگی آنها می شد.
- به همین خاطر او را کشتند؟
- بله.
- تو چطور در این قضیه شریک شدی؟
- من اطلاع نداشتم. وقتی کشته شد فهمیدم. آن موقع داداشم گفت ومن مجبور شدم چیزی نگویم.
- اتهام تو همکاری در قتل و پنهان کردن جسد است. جسد را چطور پنهان کردید؟
- بعد از سه ماه و هشت روز که جسد را پنهان کرده بودند، گفتند که سه تایی کشتیم. اما من نمی دانستم. زن داداشم از اول تا آخر دست داشت اما من نمی دانستم.
- داداش و زن داداش هم زندان هستند؟
- داداشم دو ساله که زندان است. زنش هفت ماه جلوتر از من آمد اما مادرش رضایت داد و آزاد شد.
- دادگاه رفتید؟
- بله.
- عکس شوهر و بچه هایش را نیز آورده است. به عکسها نگاه می کنم، دو کودک با چهره های معصوم که هر دو بی گناه به دنیا آمده اند و اکنون بار اشتباهات مادر و پدر را به دوش می کشند. دوباره جزئیات زندگیش مایل نیست صحبت کند. به کلیات بسنده می کند همان طور که در یکسال حبش بسنده کرده و خیلی صحبت نکرده است. می گوید:
- می توانم از هر جرمی که بخواهید نمونه هایی برایتان بیاورم.
- اینجا چه مسئولیتی داری؟
- رابط بین زندانیان بند و زندان هستم.
- این مسئولیت را چطور به شما داده اند؟
- خوب در مدتی که اینجا بودم بی انضباطی نکردم و مسئولین از من راضی بودند.
- گفتید اینجا بند نوجوانان است. اما به نظر نمی رسد که شما نوجوان باشید؟
- من ۳۵ ساله هستم و در این بند از همه بزرگترم. یکی دو تای دیگر، ۲۹ - ۳۰ ساله هستند و بقیه زیر ۲۰ سالند.
- در اینجا تقریباً چند نفرید؟
- ۴۰ تا ۴۵ نفر.
- گفتید در این بند از تمام جرایم هستید؟
- بله.
- یعنی جرمها از یکدیگر جدا نشده اند؟
- نه، جدا نیستیم. همه قاطی هستیم. فقط از نظر سنی جدا شده ایم. در بند بالا همه سن هستند و نشان از ما بیشتر است.
- «گلشاد»، ۳۵ ساله اولین داوطلب گفت وگو با ماست. او با قدی کوتاه و چادری کهنه وارد می شود، روبه رویم می ایستد و در حالی که با دستان لرزانش که نشانه اضطراب است، چادر خود را نگه داشته است، نگاهم می کند. با نگاهم، نگاهش را می دزدد و سرش را پایین می اندازد. از او خواهش می کنم روبه رویم بنشیند.
- چه مدتی است که در زندان هستی؟
- پدر و مادرم خرچیم را می دادند.
- با آنها زندگی می کردی؟
- تا زنده بودند، بله. مادرم سه سال پیش مرد، پدرم هم یکسال پیش.
- بعد چه کردی؟
- رفتم کمیته امداد. ماهی ۱۵۰۰ تومان می گرفتم اما خرجم در نمی آمد.
- از خانواده شوهرت خیر داری؟
- نه، خانواده ای ندارد.
- یعنی پدر و مادر، برادر، خواهر...
- هیچکس را ندارد؟



تاراحت نیستی؟

- نه، هر چه باشد وضعیتان از اینجا بهتر است. من که پول ندارم و نمی‌توانم چیزی بایشان بخرم. آنجا اگر غذا و میوه باشد، به همه می‌دهند. برای بچه‌ها بهتر است.

«روح‌انگیز»، ۲۷ ساله، محکوم به حبس ابد، مجرم دیگری است که پنج سال از محکومیت خود را پشت سر گذاشته است. جرمش قاچاق مواد مخدر است. او زن جوانی است که از سن کم نوجوانی خود را گرفتار دیده و اکنون در آرزوی آزادی و زندگی دیگری است. روح‌انگیز می‌گوید:

- وقتی مرا شوهر دادند، من که نمی‌دانستم شوهر یعنی چه. فقط می‌دانستم قرار است با پسرعمویم زندگی کنم. اول صیغه شدم، مدتی که گذشت حامله شدم. وقتی مادرش فهمید حامله هستم، گفت برو خانه پدرت. او حاضر نبود مرا برای پرورش، عقد کند، می‌خواست آبرویم را بریزد. من هم هیچ مدرکی نداشتم که ثابت کنم صیغه پسرعمویم هستم. بالاخره با پسرعمویم یعنی شوهرم، تصمیم گرفتیم از خانه مادرش فرار

- چه کاری بلدی؟

- هیچی.

- اگر فردا از زندان آزاد شدی،

می‌خواهی چه کار کنی؟

- نمی‌دانم.

- نمی‌دانم یعنی چه. مگر به فکر بچه‌هایت نیستی؟

- خوب چیزی بلد نیستم. نمی‌دانم چه

کار کنم. کسی مرا راه نمی‌دهد.

- این مدتی که در زندان بودی کار یاد

نگرفتی؟

- نه.

- خوب اینجا یک چیزی یاد بگیر تا

وقتی رفتی بیرون، بتوانی کار کنی. بالاخره

می‌خواهی چه کار کنی؟

- وقتی آدم جایی ندارد باید برود

بهریستی.

- برای زندگی باید تلاش کرد.

- می‌خواهم اما نمی‌توانم. دستم تنگ

است. افتاده‌ام دست تنها.

- بچه‌ها را می‌بینی؟

- بله، بعضی وقتها.

- از اینکه در جای دیگری هستند

- وقتی عروسی کردیم پدر و مادر و خانواده‌ای نداشت، از عمه و خاله‌اش هم خبر ندارم. عمویش را یکی دو بار دیدم اما نمی‌دانم کجا زندگی می‌کند.

- خوب تو چطور با او آشنا شدی و ازدواج کردی؟

- پدرم او را می‌شناخت، فکر می‌کرد آدم خوبی است و مرا به او داد.

- پدرت چه کاره بود؟

- بازنشسته اداره برق.

- سواد داشت؟

- نه.

- بچه‌هایت چه، سواد دارند؟

- نه.

- یعنی دختر ۱۱ ساله مدرسه نرفته است؟

- نه.

- چرا دخترت را مدرسه نگذاشتی؟

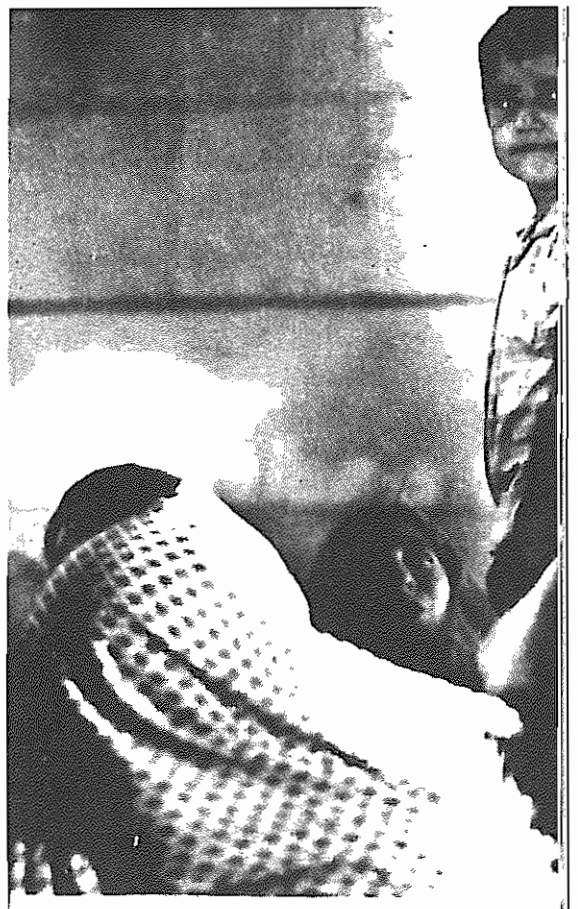
- نمی‌توانستم، پول نداشتم. همه‌اش

در پدر بودم.

- غیر از این برادرت، باز هم خواهر و

برادر دیگری داری؟

- نه، همین یک برادرم.



کنیم. رفتیم خانه پدرم و بالاخره عقد کردیم. چرا تو را از اول عقد نکردند؟
- ماجرا مفصل است. این ازدواج در حقیقت انتقامی بود که زن عمویم از خانواده من گرفت.
- چرا انتقام؟

- مادر شوهرم که دختر عموی پدرم هم بود، سالها پیش به فساد کشیده شده بود و خانواده من با او قطع رابطه کرده بودند. خیلی سال بعد، اقوام دور وساطت کردند و ما دوباره با هم آشتی کردیم اما این یک نقشه بود. زن عمویم برای اینکه از خانواده ما انتقام بگیرد، مرا برای پرش انتخاب کرد. پرش هفت ماه از من کوچکتر بود. من به سن قانونی ازدواج رسیده بودم اما او نه. به همین خاطر قرار شد صیغه باشم تا او هم به سن قانونی برسد و بتوانیم عقد کنیم.
- خانوادهات چطور حاضر شدند با این شرایط صیغه شوی؟

- خوب، سطح فکرشان پایین بود.
- وقتی ازدواج کردی شوهرت کار می کرد؟
- نه.

- پس چطور زندگی می کردید؟
- مادر شوهرم به ما خرجی می داد. او معتاد بود و از راه قاچاق پول درمی آورد. ماهی ۵۰۰ تومان به ما پول می داد و آخر ماه هم سؤال می کرد پول را چه کار کردید. این پول به جایی نمی رسید. اصلاً غذای خوب نمی خوردیم. وقتی پسرم به دنیا آمد

جمعهاش نرم بود و پر از آب. دلیلش این بود که در حاملگی اصلاً گوشت نخورده بودم. خیلی سعی کردم شوهرم را از این خانواده دور کنم. اما چون کم سن بودیم و جایی نداشتیم، مجبور بودم با مادر شوهرم زندگی کنم. بعد از مدتی شوهرم معتاد شد، یعنی مادرش او را معتاد کرد. به همین دلیل از او طلاق گرفتم اما دوباره آمدند دنبالم. یک مدت با هم زندگی کردیم اما دوباره تقاضای طلاق دادم. آن موقع دو تا بچه داشتم، به دادگاه رفتم و آنها بچهها را به من دادند. برگشتم به شهر خودمان، خانه پدرم. بعد از یک هفته که خانه پدرم بودم، در یک بیمارستان کار گرفتم با ماهی ۴۸۰۰ تومان. یک روز گاز یک مغازه توی کوچه ترکید و پسرم سوخت. حدود ۴۸ درصد بدنش سوخت. برای معالجه او به تهران آمدم و چون جایی را نداشتیم، مجبور شدم دوباره به خانه مادر شوهرم پناه ببرم. به آنجا که رفتم فهمیدم شوهرم را به خاطر اعتیاد دستگیر کرده اند. خانواده او مرا مجبور کردند مواد مخدر بفروشم و خرج بیمارستان را خودم تأمین کنم. در همین خرید و فروشها دستگیر شدم و به زندان افتادم. چهار سال گذشت و من از بچهها خیر درستی نداشتیم، حتی از محل زندگیشان هم بی خبر بودم، تا اینکه پسر بزرگم، در ملاقاتهایی که در زندان داشتیم، یک طوری به من آدرس و شماره تلفن داد. مددکارهای زندان کمک کردند و بچهها را پیدا کردند و اینجا آوردند.

- الان بچهها در زندان هستند؟
- پسر کوچکم، بله. او چون کر و لال است پیش خودم در زندان مانده اما پسر بزرگم در «مرکز شهید قدوسی» است و کلاس سوم راهنمایی را می خواند.
- از شوهرت خبر داری؟
- گاهی اوقات به دیدن بچهها می آید و به خاطر آنها نامه می نویسد.
- امیدی به آزادی داری؟
- نمی دانم، تا حالا که عفو شامل حالم نشده.

- اگر آزاد شدی، چه می کنی؟
- من روح انگیز سابق نیستم. این مدت هم وقتم را بیهوده نگذرانده ام و در زندان کار کرده ام. خیاطی، قالیبافی و منجوق دوزی هم یاد گرفته ام. اگر آزاد شدم، اولین کارم این است که پسر کوچکم را در مرکز ناشنویان بگذارم و پسر بزرگم را با خود ببرم و در جهاد کار کنم، پیش یدر و مادرم زندگی می کنم تا سربنهای داشته باشم. از آن

به بعد سعی می کنم اگر برای جامعه مفید نبودم و ناراحتی به بار آورده ام، برای بچههایم مادر خوبی باشم. امیدوارم خدا این فرصت را به من بدهد.

میان زندانیان که می روم، زن نوجوانی را می بینم که گرچه سنی ندارد اما نوزادی را در بغل دارد و مشغول خواباندنش است.

- اسمت چیست؟
- مریم.
- چند سال داری؟
- ۱۵ سال.
- جرمت چیست؟
- سرقت.
- چند وقت است که به اینجا آمدی؟
- یکماه.
- دادگاه رفته ای؟
- نه.
- بچهات چند ماهه است؟
- یکماهه.
- در زندان به دنیا آمده؟
- نه، ده روزه بود که به زندان آمدم.
- شوهرت کجاست؟
- او هم زندان است. مرا به خاطر او به زندان آوردند.
- جرم هر دو تن سرقت است؟
- دوستهای شوهرم سر ما را کلاه گذاشتند. از خانه یک آدم ثروتمند قالی و تابلو دزدیده بودند، پای ما را هم وسط کشیدند.
- چطوری؟
- جنسهای دزدی را به شوهرم دادند تا بفروشد. او نمی دانست جنسها، دزدی است. وقتی آنها را می فروخت دستگیر شد، دوستانش هم دستگیر شدند. دوستانش برای اینکه شوهرم را اذیت کنند گفتند من هم دست داشته ام.
- حالا واقعاً با دوستان شوهرت همدست بودی؟
- نه، وقتی نبودم چرا دروغ بگویم.
- فکر می کنی آزاد شوی؟
- فکر می کنم برایم ۱۰۰ تا ۱۳۰ تا شلاق بزنند و بعد آزادم کنند.
- اگر هیچ کاری نکردی، چرا فکر می کنی برایت شلاق بزنند؟
- او ساکت می شود و چیزی نمی گوید. از او سؤال دیگری می کنم:
- از شلاق نمی ترسی؟
- نه، آنقدر بچه سوسول نیستم. قبلاً ۱۷۰

تا خورده‌ام.

- کی؟

- چند سال پیش.

- به چه جرمی؟

- با یکی از رفقایم، قاچاق نوار ویدیو و مجله می‌کردم.

- چند ساله بودی؟

- ۱۱ ساله.

- خانواده‌ات در جریان بودند؟

- نه، بعداً که برایشان توضیح دادم چیزی نگفتند. خانواده من خیلی خوب هستند. بعضی از خانواده‌ها بچه‌هایشان را به راه بد می‌کشاند.

- یعنی تو به راه بد نرفتی؟

- نه.

- کاری که تو کردی بد نبود؟

- مال خیلی وقت پیش بود، حالا دیگر نمی‌کنم.

- شوهرت چقدر درس خوانده؟

- فوق دیپلم دارد.

- خوب تو به این سن کم، چرا درس نخواندی و ازدواج کردی؟

- تا کلاس ششم خواندم، دو سال رد شدم و دیگر نخواندم.

- چون رد شدی، درس را ادامه ندادی؟

- بله.

- حالا با این بچه کوچک توی زندانی،

می‌خواهی چه کار کنی؟

- نمی‌دانم. دو ماه دیگر بازجویی دارم،

بعد دادگاهی می‌شوم. دوست ندارم که این بچه توی زندان بزرگ شود ولی چاره‌ای ندارم.

وقتی خانواده، رکن اصلی و اساسی یک جامعه، که اولین مکان جامعه پذیر شدن کودک محسوب می‌شود از چاره کار باز می‌ماند، دیگر چه کسی برای تقبل این مسئولیت، دلسوزانه باقی خواهد ماند؟

زندان، محل آموزش و اصلاح مجرمین، انسانهایی که هر کدام می‌توانند به نوعی مفید و سازنده جامعه باشند، می‌شود خانه کودکان بی‌گناه که جرمشان تنها خطای دیگری است. این کودکان در بخشی از «کانون اصلاح و تربیت»، توسط زنانی که خود از بین زندانیان هستند نگهداری می‌شوند، حدود ۲۳ کودک در سنین مختلف تا پیش از دبستان، که در سن مدرسه برای تحصیل به «بهریستی» منتقل می‌شوند. در این مکان تنها سه مربی از سوی بهزیستی حضور دارند که در سه شیفت به صورت انفرادی کار می‌کنند.

«زهرا»، فرزند «گلشاد»، دختر ۱۱

ساله‌ای که هنوز سواد ابتدایی ندارد و چون از نیمه سال تحصیلی به این مکان آمده است تا سال آینده که برای تحصیل به بهزیستی منتقل شود در کنار کودکان دیگر، و قتش را در «مهد کودک» زندان می‌گذراند. وقتی با او صحبت می‌کنم می‌گوید:

بابایم ما را پنج سال است که انداخته و رفته. مامانم توی خانه بود و پول هم نداشت. از کمیته حقوق می‌گرفت. بعد یک روز داییم آمد و گفت نامه آمده و باید به دادگاه بروم.

- چرا باید می‌رفت دادگاه؟

- خوب، حکمش آمده بود.

- مگر چه کار کرده بود؟

- قتل دیگر.

- چند وقت است که به اینجا آمده‌ای؟

- نمی‌دانم، خانم حسینی (مربی مهد کودک) می‌گوید سه ماه.

- قبلاً کجا بودی؟

- زندان بودم.

- از زندان ناراحت نبودی؟

- نه.

- حالا چی؟

- نه.

- دلت برای مادرت تنگ نشده؟

- چرا.

- همدیگر را می‌بینید؟

- یک دفعه رفتم دیدمش.

- دوست داری از اینجا بروی بیرون؟

- با مادرم، آره.

- وقتی بزرگ شدی، دوست داری چه کاره بشوی؟

- کارمند.

برادر کوچکش، «فرهاد» که شش سال دارد، کنارش ایستاده است. وقتی با او صحبت می‌کنم فقط می‌خندد. از چیزی خبر ندارد. فقط می‌داند دوست دارد کنار مادرش باشد و او را بیشتر ببیند.

با خانم حسینی، مأمور بهزیستی صحبت می‌کنم. او حدود ۱۰ سال است که در این راه قدم گذاشته، وقتی درباره خصوصیات روحی این کودکان سؤال می‌کنم، می‌گوید:

- انتظار دارید روحیه بچه‌ای که در یک خانواده بزهکار متولد شده، چگونه باشد؟ اینجا برای آنها قصر است. چه از نظر خوراک، پوشاک و چه از نظر نگهداری و توجه. بچه‌هایی که از اینجا آزاد می‌شوند در جویها به دنبال غذا می‌گردند اما در اینجا به آنها رسیدگی می‌شود.

- اینجا چه امکاناتی برای بچه‌ها فراهم

است؟

- اینجا امکانات هست. ما نمی‌توانیم از حق بگذریم، اینها بی‌گناه هستند و ناخواسته به دنیا آمده‌اند و سرنوشتشان هم مشخص نیست. خانواده به بچه رحم نکرده و راه درست را انتخاب نکرده است. از این بچه‌ها نگهداری می‌کنیم تا به سن مدرسه برسند و آن موقع به بهزیستی منتقل می‌شوند و بهزیستی از آنها مراقبت خواهد کرد.

- فکر می‌کنید بچه‌هایی که مدتی اینجا باشند، بعد از آزادی چگونه خواهند شد؟

- بچه‌هایی که مدتی به این ترتیب سرپرستی شده‌اند و بعد به بهزیستی رفته‌اند، الان بزرگ شده‌اند و چون دور از خانواده بوده‌اند، آدمهای دیگری شده‌اند و الان نسبتاً خوب زندگی می‌کنند.

- در اینجا، زنان زندانی از بچه‌ها نگهداری می‌کنند. چرا آنها را برای این کار انتخاب کرده‌اید؟

- در بین زنان زندانی، آنها که جرمشان سبک و اولین بار است که به زندان آمده‌اند برای کار در مهدکودک انتخاب می‌شوند. چون در عمل تجربه شده است که این زنان اصلاح شده و بعد از آزادی، احتمال بازگشتشان به زندان کمتر می‌شود.

وقتی با این زنان صحبت می‌کنم، متوجه می‌شوم که بیشتر به خاطر فروش مواد مخدر دستگیر شده‌اند و اغلب بین شش ماه تا یکسال محکومیت دارند و بقیه جرم را باید به صورت جریمه نقدی پرداخت کنند. گرچه آنان اعتیاد ندارند و برای نخستین بار است که به زندان افتاده‌اند اما با توجه به خصوصیات روحی این کودکان، به نظر می‌رسد برای نگهداری از آنان، کانون نیازمند مربیان باتجربه‌تری است تا بتوانند به نحوه مناسبی که درخور وضعیت این کودکان است با آنان رفتار کنند.

«حسن حدیدی»، جانشین ریاست کانون، در خصوص اهمیت صلاحیت مربیان کودک می‌گوید:

- این مهدکودک با مهدکودکهای دیگر متفاوت است. بچه‌هایی که در اینجا نگهداری می‌شوند متعلق به خانواده‌هایی هستند که تربیت صحیح را در مورد فرزندان‌شان رعایت نکرده‌اند. در بین این کودکان مواردی هست که مادر یا پدر، دیگری را جلوی فرزند به قتل رسانده و بچه حالت روانی شدیدی پیدا کرده است. ما

● وقتی مرا شوهر دادند، نمی دانستم شوهر یعنی چه! فقط می دانستم که قرار است با پسرعمویم زندگی کنم. اول صیغه شدم و بعد از حاملگی ام، مادرش گفت: «برو خانه پدرت.»

حس «بی ارزش بودن» را در او برمی انگیزد و در نهایت باعث بروز رابطه ناسالم نوجوان با محیط اطرافش می شود. این رابطه ناسالم به شکل جرم، که کوتاهترین راه رسیدن برخواسته هاست، بروز می کند. البته باید در نظر داشت که عوامل فوق همیشه و در همه حال روی دو فرد به طور یکسان اثر نمی گذارد زیرا در همه حال، قانون «تفرد»، که قانون ساختار شخصیتی بر مبنای داده های تربیتی افراد است، آنها را از یکدیگر متمایز می کند. گاه والدین فکر می کنند که اطفال وسیله جبران کمبود والدین و وسیله تخلیه عاطفی آنها هستند و در نهایت چون به آنها تعلق دارند پس حق خود می دانند که هر طور دلشان می خواهد با آنها رفتار کنند.

اطفال، نعمت و امانت خداوند در دستهای ما هستند، آنها سازنده و صاحبان آینده جامعه و همچنین والدین آینده هستند. اطفال فعلی، مظهر تعلیم و تربیت خانواده های امروز در آینده و در نهایت صاحبان تمام استعدادها و بزرگسالانند که برای شکستگی و به کارگیری استعدادهایشان به محرکها، فرصتها و راهنماییهای مناسب و سالم نیازمندند. اگر ما به عنوان یک متخصص، یا رهبر و گرداننده امور و یا به عنوان والدین این عوامل را به طور کافی و کامل در اختیار اطفال قرار دهیم و در مدرسه های مجهز را به روی آنها باز کنیم، مدرسه هایی که در آن معلم برای بهتر زیستن و عشق به انسانها و انسانیت تلاش می کند، فرزندان ما فرسنگها از ارتکاب جرم فاصله خواهند گرفت، و بزرگسالان آینده نیز که همین فرزندان ما هستند از جرم مصون خواهند بود. ناگفته نگذاریم که علی رغم همه اینها چون امکان ایجاد شرایط مطلوب، که در آن طفل از هر نوع لطمه بدنی، روانی، عاطفی، اجتماعی و اخلاقی مصون باشد، جز در «مدینه افلاطون» ممکن نیست؛ باید بدانیم تا بوده، جرم بوده و زندان هم. منتهی زندانی که امروز داریم مدرسه عشق است و سعی می کنیم با توجه و محبتی که نشان داده می شود و بیان اینکه «اگر چه مجرم هستی ولی هنوز برادر و خواهر مایی»، به آنها بفهمانیم که هنوز راه باز است و جاده برگشت به آغوش خانواده وجود دارد و در این راه و جاده بازگشت، ما یاور و خدمتگزار او هستیم.

قوانین یادگیری می توان افراد را اصلاح کرد و اینجاست که بحث اصلاح و تربیت مطرح می شود.

دکتر قرشی می افزاید: وقتی از جرم صحبت می کنیم سه گروه به طور طبیعی همیشه نگران هستند که جرمی اتفاق نیفتد:

۱ - روانشناسها و متخصصین تعلیم و تربیت

۲ - والدین

۳ - رهبران و مسئولین نظام اجتماعی
روانشناسان و متخصصین تعلیم و تربیت سعی در کشف علل بزهکاری دارند و راههایی را پیشنهاد می کنند که جرم اتفاق نیفتد.

رهبران و مسئولین نظام اجتماعی سعی می کنند مراکز را ایجاد کنند و مخصوصاً برای نوجوانان، امکانات و راههایی را در نظر بگیرند که برای آنها انگیزه ارتکاب جرم به وجود نیاید.

و اما در این میان والدین چه می کنند؟ آنها مراقب و اغلب مضطرب و نگران هستند که مبادا فرزندانشان در خطر فساد و تباهی قرار گیرند. هر گاه همین والدین به خاطر رفع نیازهای فرزندان خود و گرداندن چرخ زندگی خویش به جایی رسند که رودرروی قانون قرار گیرند و - خواسته یا ناخواسته - قانون را نقض کنند، آنگاه این سؤال پیش می آید که چه چیزی باعث می شود آن کس که نگران است تا مبادا از فرزندش کار خلافی سرزند، خودش خلافکار از آب درمی آید؟ آیا علت آن غیر از شرایطی است که به او تحمیل شده است؟ آیا علت غیر از ساختار شخصیتی اوست که دوام و استقامت لازم را برای ایستادگی در برابر فشارهای جسمی، روانی، مالی و اجتماعی ندارد؟ آیا اگر شرایط بهتری برای فرد مهیا بود، او باز هم مرتکب جرم می شد؟

زندانهای ما یعنی زندانهای بشریت اغلب پر از کسانی است که برای رنج کشیدن، ستم دیدن، شلاق خوردن، زندان رفتن و در نهایت اعدام شدن پرورش یافته اند. حال اگر عوامل بزهکاری که یک بچه یا نوجوان را بزهکار می کند در نظر بگیریم و در رأسش، ناامنی عاطفی، وضع نابسامان اقتصادی، فقر فرهنگی و کمبود یا نبود امکانات ابتدایی و طبیعی برای رفع نیازهای اساسی را قرار دهیم، می بینیم تمام این عوامل در فرد اضطراب ایجاد می کند و

برای تعادل بخشیدن به آنها نیازمند مریبان زبردست هستیم و از مراکز آموزشی می خواهیم تا این کانونها را حمایت کنند و با در اختیار گذاشتن مریبان باتجربه، در نگهداری کودکان ما را یاری رسانند. وی ریشه این مشکلات را، خانواده و نحوه ازدواج می داند. او معتقد است:

۱ - اگر پایه های تشکیل یک خانواده از روز اول، سنجیده و آگاهانه گذاشته شود؛ مشکلات بعد از ازدواج به مراتب کمتر خواهد بود و کودکان کمتر دچار مشکلات روحی خواهند شد و می توانند در کانونی گرم و پرمحبت، رشدی طبیعی و سالم داشته باشند و آینده جامعه خود را تأمین کنند. این کودکان گرچه در این کانونها از وضعیت نسبتاً مطلوبی در مقایسه با زندگی خود برخوردارند اما واقعیت این است که هیچ مربی دلسوزی برای کودک، مادر و پدر نخواهد شد. هر چقدر مادر و پدری، بزهکار و خطاکار باشند؛ باز هم برای فرزندانشان خانواده و سرپناه خواهند بود. و هیچ محبتی در هیچ کانونی جای خالی آنان را پر نخواهد کرد.

*

پای صحبت دکتر «فرهاد قرشی»، متخصص روانشناسی بالینی، استاد سابق دانشگاه پلیس در دانشکده تکمیلی دوره عالی، کارشناس مسئول امور روانی و مشاور روانی سازمان زندانها می نشینیم. وی درخصوص مجرمین و محکومین زندانها می گوید:

امروز سازمان زندانها با نگرشی انسانی و علمی با مسئله جرم برخورد می کند و مجرم را قربانی طبیعی یک روند اجتماعی غیرطبیعی می داند. شرایطی که او را به ارتکاب جرم وادار کرده است با توجه به ساختار شخصیتی، می تواند هر یک از ما را تحت آن شرایط به یک مجرم تبدیل کند؛ به این ترتیب هیچ یک از مجرمین، بالفطره جانی محسوب نمی شوند بلکه محصول شرایط محیطی و ساختار شخصیتی به شمار می روند. از این رو سازمان زندانها در صدد است که در رفتار مجرم، که رفتاری خلاف قانون به حساب می آید، تغییرات مطلوب ایجاد کند و او را از ارتکاب جرایم باز دارد چرا که اعتقاد بر این است که جرم بر اثر یادگیری اتفاق می افتد و با آشنایی به



ترجمه علی اندیشه

هورمون استروژن

در سالهای پایان دوره باروری زنان که تولید استروژن متوقف می‌شود، میزان سکتة قلبی در بین آنان به سرعت بالا می‌رود. طبق یک تحقیق که روی ۲۸ هزار و ۴۷۰ زن به مدت ۱۰ سال انجام شده، معلوم شده است که مصرف هورمون استروژن می‌تواند میزان این حادثه را بسیار پایین بیاورد. طبق گزارش مجله پزشکی «نیوانگلند ژورنال»، پزشکان مؤسسه پزشکی «هاروارد» دریافته‌اند که خطر سکتة قلبی و مرگ ناشی از آن در بین زنانی که هورمون استروژن مصرف می‌کنند تا نصف تقلیل می‌یابد. آنها همچنین ثابت کرده‌اند که حتی زمانی که زمینه سکتة قلبی را هم نداشته‌اند - مثل زنانی که فشار خون نداشته و سیگار نمی‌کشیده‌اند - مصرف استروژن به حالشان مفید واقع شده است. مصرف هورمون استروژن البته یک ضرر هم دارد و آن این است که خطر ابتلا به سرطان سینه و رحم را افزایش می‌دهد. به این دلیل اکنون روی این مسئله تحقیق و کار می‌شود که هورمون استروژن را به صورت ترکیب با هورمون پروژسترون آزمایش کنند به این امید که خطرهای فوق کمتر شود.

سرایت ایدز از طریق شیر مادر

مادران مبتلا به ایدز می‌توانند ویروس این بیماری را از طریق شیر خود به کودک منتقل کنند. یک گروه تحقیقاتی ایدز مستقر در یک مرکز بهداشتی در کشور آفریقای رواندا این مطلب را اعلام کرده است. متخصصین، ۲۱۲ مادر را که در زمان تولد کودکشان، این بیماری را نداشتند مورد تحقیق قرار دادند که هر سه ماه یکبار روی آنها آزمایش به عمل می‌آمد. پس از گذشت یکسال و نیم معلوم شد که ۱۶ نفر از این مادران به ایدز مبتلا شده‌اند و پس از سه ماه ۹ کودک از ۱۶ کودک این مادران، علائم ابتلا به بیماری ایدز را نشان دادند. نتایج این تحقیقات از نظر سیاست بهداشت جهانی ارزش زیادی دارد. به مادران مبتلا، درباره خطر سرایت بیماری به کودکانشان

فقط از طرف پزشکان اخطارهای لازم صورت گرفته و اطلاعات لازم در اختیارشان گذاشته شده بود. مخصوصاً به آنها توصیه شده بود که به کودکانشان شیر مادر ندهند و به جای شیر مادر، تغذیه دیگری برای آنها در نظر بگیرند. ولی در کشورهای جهان سوم چنین کاری مشکل است زیرا غالباً مواد غذایی و حتی آب سالم برای آماده کردن آن مواد وجود ندارد. بنابراین وجود شیر خشک هم مشکل را حل نمی‌کند.

هوش چیست؟

از ابتدای قرن حاضر سعی شده است که از طریق تستهای هوش، بهره هوشی (I.Q) افراد را اندازه‌گیری کنند و هر کس در این آزمایش، نمره بالاتری بیاورد فردی باهوش تلقی می‌شود. بهره هوشی به دست آمده، در بسیاری از موارد می‌تواند مسیر کل زندگی فرد را تغییر دهد. البته هیچکس نمی‌تواند بگوید هوش چیست. ولی روان‌شناسان، متخصصان تعلیم و تربیت، مدیران مؤسسات خصوصی و افراد معمولی به نحوی رفتار می‌کنند که انگار هوش واقعاً وجود دارد. «هوارد گاردنر» روان‌شناس، درست همین نکته را مورد شک و تردید قرار داده است. او در کتاب معترض نه تنها اعتبار آزمونهای هوش را رد می‌کند و مورد انتقاد قرار می‌دهد بلکه اصولاً کل مسئله آزمون‌پذیری هوش را منکر می‌شود. تئوری ارائه شده از طرف این دانشمند، متکی بر تجربیات و تحقیقات طولانی او در زمینه روان‌شناسی است. او در این کتاب ثابت می‌کند که یک فرد انسانی، جنبه‌های هوشی فراوانی - حداقل هفت جنبه و زمینه - را می‌تواند دارا باشد و آن را توسعه دهد که استناداردهای موجود هوش، هیچ‌کدام از این جنبه‌ها را نمی‌تواند تعیین و آشکار سازد یعنی تستهای استنادارده فعلی نمی‌تواند هوش را اندازه‌گیری و ارزیابی کند.

چپ‌دستی و راست دستی از مادر آموخته می‌شود

بیش از ۹۰ درصد انسانها از دست راست خود بیش از دست

چپ استفاده می‌کنند. تاکنون فکر می‌کردند که این مسئله فقط در بین انسانها وجود دارد. ولی مجله «نیوساینست» گزارش داده است که دانشمندان ژاپن معتقدند نوعی میمون کوچک هم از یک دست بیش از دست دیگر استفاده می‌کند. به این صورت که ۳۳/۵ درصد از دست چپ، ۲۳/۹ درصد از دست راست و ۳۲/۶ درصد از هر دو دست کمک می‌گیرند. دانشمندان دانشگاه توکیو، ۲۳ زوج میمون را که یک بیجه چهار تا ۱۰ ساله داشته‌اند، مورد آزمایش قرار دادند و متوجه شدند که بچه‌ها غالباً از همان دستی استفاده می‌کنند که مادرشان استفاده می‌کند. مطالعه روی بچه‌های انسان در فاصله سنی ۶ تا ۱۳ سال هم همین نتیجه را داده است. مثلاً ۶۴ درصد بچه‌هایی که مادرانشان چپ دست هستند، چپ دست می‌شوند. این احتمال وجود دارد که بچه‌های شیرخواره هم به خصوص در سال اول عمر، از حرکت دست مادرشان تقلید می‌کنند. تحقیقات برای کشف شباهتهای بیشتری بین انسان و میمون در جریان است و یکی از موارد سؤال این است که آیا بچه‌ها از پدرشان هم به همین میزان تقلید می‌کنند یا نه.

سرپناه برای همه

خانم دکتر اداشاور (Eda Schaur) استاد و متخصص برجسته مؤسسه «معماری سقفهای سبک» در دانشگاه اشتوتگارت است و طرحهای مشترکش با یک همکار فرانسوی، تحت عنوان «سرپناه برای همه»، اخیراً در نمایشگاه بین‌المللی طراحی در آزاکای ژاپن برنده جایزه شده است. این دو دانشمند، هشت طرح متفاوت برای ساخت سقفهای تماماً از مواد طبیعی و مصالح سنتی ارائه داده بودند. خانم دکتر ۴۵ ساله که متولد یوکسلای است انگیزه روی آوردن به این طرحها را نشأت گرفته از فرهنگ دیگری می‌داند. در سال ۱۹۷۴ به همد می‌رود و به مدت ۱۰ سال در دانشگاه احمدآباد به کمک دانشجویان و کارگران محلی، اطلاعات پیشرفته علمی و فنی رشته معماری را روی سقفهای سبک با مصالح ابتدایی و سنتی (مثل

بامبوس) به کار می‌گیرد و تجربه می‌کند ولی بر اثر ادامه ناآرامیهای شمال هند، تصمیم می‌گیرد آنجا را ترک و تحقیقاتش را در آلمان دنبال کند. وی اکنون سرپرست بخش «تحقیقات مخصوص برای ساختارهای طبیعی» در دانشگاه اشتوتگارت است و در جریان این تحقیقات، روی مرحله پیدایش و توسعه مجموعه‌های مسکونی خود جوش و بدون برنامه‌ریزی کار می‌کند و محور اصلی علاقه‌اش «انسان و رابطه‌اش با مسکن» است. جایزه فوق به این دلیل به طرحهای این دو دانشمند داده شد که ساخت سقفهای ارائه شده را به وسیله کارگران ساده و محلی امکانپذیر می‌ساخت زیرا به همراه طرحها، یکسری نقشه‌های منظم هم که نحوه شروع و اجرای طرحها را در مراحل مختلف عملیاتی نشان می‌داد و قابل استفاده برای پیسوفدان بوده، ارائه داده بودند.

اولین زن سردفتر اسناد رسمی در ایران آغاز به کار کرد



اولین ابلاغ سردفتری اسناد رسمی در ایران برای یک زن صادر شد. برای نخستین بار در تاریخ فعالیت سازمان ثبت در ایران ابلاغ سردفتری اسناد رسمی به نام یک زن صادر شد. خانم مهلیس محمودی که دانشجوی دوره کارشناسی ارشد رشته حقوق خصوصی است، پس از قبولی در آزمون کتبی و مصاحبه به این سمت منصوب شد. یادآوری می‌شود که سردفتری اسناد رسمی از جمله مشاغل بسیاری است که هیچ منع قانونی برای احراز آن از سوی زنان وجود ندارد، اما تا به حال هیچ زنی برای احراز آن حکمی دریافت نکرده بود.